

مردم در آن اماکن تماشای و تفریح روند و هر چه خواهند خرید بکنند قیمت بپسند
 مرقوم است محتاج بسؤال و تکرار نیست در فنک و در ممالک کینی هندوستان
 راه و از خانه معمول نیست و در شهرهای عظیمه از تجار کرک گیرند و در بنا و هر چه
 جواز آید و بر آن رود و در غیر بنا و جنبی که از خشکی در و در خانهای شیرین آمد
 و رفت شود و اجناس را از آنچه از شش دارند کمتر قیمت کنند و صد پانچ گیرند
 از غله و ماکولات و اقمشه بتدل مانند کرباس و غیره که بمصرف فقرا رسد چیزی نگیرند
 و از امتعه سنگین بها و چیزی که بمصرف اعلاطم رسد زیادتر گیرند خاصه در شراب
 که از همه چیز کرک بران زیادتر است گویند خوردن شراب را ضرورتی نیست
 و نوشند مگر بزرگان و ارباب دول اگر بقیمت کران تر خرید کنند باکی نیست و
 کسی که آن استعداد نباشد نگیرد و در تمام قلم و یکجا کرک گیرند بهر یک بلا
 مملکت که گرفتند عمل آن کار اجناس را نشانی کنند و کاغذی بصاحب مال
 و بپسند متضمن اینکه کرک اینقدر جنس در فلان شهر گرفته شده است در جایی
 دیگر از دستم و کپنی کسی مزاحم نشود و در هر کاری و خدمتی از کلیات و جزئیات
 دو کس معین کنند تا اگر یکی را اجل در رسد آنکار مطلق نماند و دو کس کمتر نیست
 گفته از آن دو کس یکی که بزرگتر است راتق و فائق اوست و آن دیگری که کوچک
 است بر او ناظر است حتی بجهت ضبط مالیات در هر کوره ده دو کس معین کنند

طریقه گرفتن کرک
 از اموال

تعیین دو کس و زیاد
 در هر کار سه

طریقه اخذ خراج از رعایا

که از رعایا خراج گیرند و اجاره دادن قریب بعمال عمومی که ضابطه اسلامی است
معمول نیست و نیز در هر قریه چهار کس از قضاة بیخه بر سطح خصوصیات فرستند
بر عمال تاکید اکید است که اگر از رعایا در دادن خراج تاخیری رود و چوب ترشند
و قید کنند و بعد از آن دستاوردند و اگر از عمال بر رعیتی تعدی رود و نزو و قضاة
شکایت کند ایشان عامل را از آن حرکت باز دارند و بزرگراه در امری میباشند
عامل و رعایا سخن بد رازی کشد و از قضاة آن ده چاره پذیر نگردد و بدار الیها
مراتب را عرضه دارند هر چه فرمان رسد چنان کنند و بیخه تریا و قی انتظام امور رعایا
که از عمال یا از قضاة دیات بیداوی نرود چهار کس قضاة معتبرترین معتقد
و دو کس از فضلاء اسلام و دو کس دانشمندان مینو و معین اند که این چهار کس را
از قبیل شمیة موصوفه بصفه عدالت دلیر سایر گویند و طایفه این مردم این است
که در تمام قلمرو بید نمایند و در هر جا و هر قریه و ده هر قدر که ضرور باشد از یک روز
تا یکماه بمانند و استفسار احوال رعایا نمایند تا اگر از حاکم و قضاة آن که در آنجا
باشد بایشان اظهار کنند و تدارک آن از غزل و تقزیر عامل بعمل آید و باریک
سفیدان دیلات و خاندانهای قدیم احشام از اسلامیان و مینو و برفق و هموار
سلوک کنند و در هر جا که از سلاطین اسلام بیخه کسی ضعیف و عقاربقر است
از علماء و سادات و مشایخ و درویشان و ارباب استحقاق بحال خود گذارند و مشایخ

قضاة و ایر و سایر

سلوک با بیگانگان

و متعرض نشوند و یا بر اهرمه و پیشوایان متعهد که از رایان سلف سیدورغان بجهت ایشان
 معین است برین سلوک را امر می دارند و موجب تر است که در اکثری از مرسومات
 مسلمانان ویتود مشربک شوند و با مردم جو شش کنند و در محرم اگر چه خود تخریب
 نکنند اما در تعزیه خانه ها روند و بتاکی کنند و بار یاب استحقاق رعایت نمایند و در
 بخانه های نیز از این قبیل اعمال بجا آورند و در عظیم آباد که بصوبه بهار اشتهار
 دارد از یکی از دفتر داران متود شنیدیم که چهل لک از این مملکت بتصرف امرای
 قدیم شاهی و سادات و مشایخ است که متعرض نشده اند و اگر خواهند کلاً و بعضاً
 از ایشان انتزاع کنند مزاحمی نیست علناً و ارباب کمال را از هر فرقه که باشند
 بغایت محترم دارند و این اوضاع از سلاطین و روسا بغایت نیکو و مستحسن است
 خاصه آن جزو رسیها که بحال رعایا کنند تا بر آنها از احدی بیدادی نرود و در سبب
 واقفان قرمان فرمائی است و هم موجب آبادی مملکت و جمعیت رعایا و بسط
 ملک پادشاه و نیکنامی و تریادتی مدخل اوست و از زنان سایر الناس ضایع
 روزگار از مسلمانان تبه کار و متودان بد کردار که برضا و رغبت خویش بجهت ایشان
 در آیند بزیب او کار ندارند و از پرده احتجاب تکلیف بر آمدن نکنند فرزندی که
 متولد شود بپن چهار سالگی که رسید او را از مادر گیرند و بانگلستان فرستند تا تربیت
 شود و بعضی دختران را بهادران گذارند که بطور خود تربیت کنند و یکی از مسلمانان شهر

و بد و او را بجاری یا خدیمی مامور کنند که مدارا و بگذرد و از ارشاد خود نیز چیزی
 بجهت دختر وصیت کنند و بعضی دختران که نصرانی و تولد فرنگ اند اگر هم بعتد
 یکی از مسلمانان بر آید فخر است پسران و دختران بعد از آنکه بسن تمیز سینه
 هندی می که خوانند اختسبا کنند پدر با ارباب شرع را با ایشان چیزی نیست
 آری برون زمان از هندوستان با نکلتان ممنوع است و در این تشد و کنند
 و گویند این امر موجب تقسیر نجاست و اعتشاش انساب است و زنان هند را
 آنقدر تو تیر نکنند و مردمان ریش و سبال را تراشند و موی سر را بیاوند و خاک
 سفید دارند که مردمان و زنان بر کیسوان پاشند مویها سفید بنظر آید و فرق
 میان پیر و جوان کمتر شود و در حال دنسا موی اسافل را ازاله نکنند و بحال خود
 گذارند و از محنتات شمارند خاصه در زنان و حق نیست که زنان فرنگ را بجز
 موی سر در باقی اعضا و سایر اندام موئی نروید که محتاج بازاله باشد تمام
 بدن چون صغحه آینه صاف و مصفا است و اگر در یکی بندرت بهم رسد موئی
 میسکون و در نهایت نرمی و باریکی است و چون خلاف نمالست مستحسن نظر
 می آید و مردمان رخت را بغایت کوتاه و چست پوشند و کمر را نه بندند از آری
 که دارند تنگ و قایم مقام کمربند است و زنان قریب بکمر چین هندی رختی پوشند
 چسبان و دراز که بر روی پافتد و بگذرد و اعظم را و کس از طرفین خشتان را از

هیأت و رخت

مردمان و زنان

را از زمین بر دارند بطریق و میسان و رسم از آن در اثبات نیست و جامه که
 پوشند قائم مقام آنست مانند زنان اعراب بسبب بی پرواگی و تهریت نشد
 پسران و دختران در یک کتب خانه رسم عشق و عاشقی در آنکستان شایع
 و اکثری از مردمان و زنان بشعر و شاعر رغبت کنند و اشعار عاشقانه
 بسیار گویند شنیده ام که در دناک و سنجیده اند و باین علتها که دختران عالم را کفر
 کتب هر سد با پسران ادانی بخش پیدا کنند و آخر بی پروا شوند که منع و زجر باز
 نیابند پدران بناچار بی از خانه بیرون کنند و از بی دل رود و با هر که خواهد
 الفت گیرد و گویند در کوچه و بازار آمدن افتد از این قبیل بزرگ زادگان
 برگزیده باشند تا آنکه از اندازه شمار بیرون اند و پر در دانه خرابات خانهها تصویب
 زنان فواحش آویخته است و بهای بکشد او را بالوازم نرم نکاست تا اندک پس
 هر که خواهد بکمان او رفت و با او صحبت داشت و آتش پیغامهای تکلف
 هر دیار دارند اطعمه و اشربه زیر قسم نهی است و اگر کسی خواهد که در خانه خود
 جمعی را ضیافت کند محتاج به انجام دو زندگی نیست حتی یکی از ادانی اگر ضیافت
 پادشاه کند یکی از آنها خبر فرستند او موافق مرتبه شاهی از طرف طلا و نقره
 و سایر لوازم سرانجام کند و امر طبابت را بجائی رسانده اند که بدینصورت موسوی
 دوم جهان بخش مسیحائی دارند خاتمه بجراحی که یکی از فنون طبابت است مسلم آفاق

وضع خرابات خانه
 و آتش پیغام

طریق طبابت و معالجه
 مرضی

و در کل جهان طاق اندالاتی که در طبابت و جراحی بکار آیند بمثابة درست شده
 اند که عقل و در بین از دیدن آنها خیره کرده و در تشخیص مرض و قوانین معالجات
 نیا لطف یونانیانند طریقه جداگانه دارند بیشتر بمفردات علاج کنند و نسخه نویسی
 معمول نیست طبیب از خود و او بد و بعد از صحت بهره خواهد از هر کس گیرد
 گفته او در ازای معالجات هیچ عدالت رد نشود و کم و زیاد را نشاید و آنچه
 باندازه هر کس طلب نماید و طبیب را بزبان ایشان واکتر گویند و محبت است که
 ما ما چه در آند یا ربه هم نمیرسد هر کس طبیب او قابله زن اوست در وقت ولادت
 حاضر شود و بچه را گیرد و مردمان فزنگ را با قوال و افعال ایشان عظیم اعتقاد است
 و با آنچه گویند بجا آورند و وحی منزل دانند و در حرب و معار که چند کس از اطبا
 بجهت معالجه لشکریان باشند تا زخمیان را یکی یکی بایشان بنمایند هر کدام که در
 نظر طبیب معالجه پذیر است بجا آورند و بمعالجه او کوشند و جمعی را که گوید معالجه
 پذیر نیستند همه را یک مرتبه زنده دفن کنند و کسی عجز و لایه از ایشان نشنود و همین
 گویند که حکم اطبا بدفن تو رفته است و حکمت در این را چنین بیان کنند که
 این جماعت البته نخواهند زلیست نکا پر اشتن ایشان لشکریان را بیدل کند
 و جمعی که بجهت خدمت ایشان معین شوند از رزم و برابری با خصم بازمانند و چون
 تمامی فوج مشوش باشند از یکی از ثقات که در معرکه تیپو سلطان با ایشان بود

قابله

بود شنیدم که یکی از حمالان کوره زخمی بر سر داشت و از طبیب حکم بدفن آوردت
 او بجز شنیدن این حرف از لشکر کربخت و فریاد همی ز روی که حکیم فرنگی میخواهد
 مر ازنده بگور کند رؤسای اسلام او را شفاعت نمودند و معالجه او پرداختند
 و او تندرست بار خود را بر میداشت بعد از سه روز نگاه بفتاد و جان تسلیم
 کرد و مشاق و بستندی هر چند با علی مرتبه حذاقت رسند داخل سلک
 اطبا نگردند مگر در یکی از امراض معالجه بیع یاد و اسلئے تازه مفرد یا مریز
 مشک کنند که در حفظ صحت یار و ال مرضی فائده بین از آن بسینند نگاه
 مجسمی عظیم منعقد کنند و همه اطبا سبذات او محضر نویسند و در سلک ایشان
 منسلک کرد و پادشاه بجهت او مواجب معین کند تا بر فاه بگذرانند و تکمیل
 کوشد و هر یک از ایشان را دفتر می است که هر روزه احوال بیمار آن خود را
 باد و الئی که یا نهادد در آن ثبت کند و هفته بگرد ز همه در یکی مجتمع شوند و هر
 دفتر خود را بد گیران بنماید و از احوال مرضی سخن رانند تا اگر یکی را در باره دیگر
 چیزی بنحاطر رسد بگوید و اگر یکی احوال بیماری را پنهان داشت و در آن مرض
 برود دفتر او را بسینند و از پستاران احوالش را تحقیق کنند اگر مطابق آنچه
 او نوشته است بوده است از پنهان داشتن حال او زجر و توبیخ کنند و اگر
 خطا کرده باشد تعزیر شدید کنند و از جرکه اطبا اجزاع نمایند پادشاه و اعالم

بتعظیم و توقیر این فرقه با قضی الغایه کوششند و مرفه و مغرور دارند و هرگاه
 یکی از ایشان دوائی تازه بجهت مرضی پیدا کرد و بتجربه او رسید بدیگران نیز
 که در آن شهرند و بدتایبایند و با قضای تسلیم و نزد همه اطباء برواک رود
 سازند تا آنها همه تجربه کنند از اطراف که خبر رسید و بهیچ خوبی آن شهادت
 نوشتند بحدود شاهی مراتب را عرضه دارند پادشاه او را مورد احترام بگردان
 دارد و با و تکلیف رود که نسخه آنرا بسرکار شاهی فروشد کجایش انرا بینهند
 اگر چه امراض معیه عیبه العیاج است و زوداثر کند زیاد و از بیماریها
 سهله العیاج را کمتر خرید نمایند و بتامی اطبای قلم و نسخه آن از سرکار شاهی
 مرجمت شود تا بر همه کس معلوم گردد و نفع آن بخلائق رسد در این وقت
 عرفی بجهت جذام یکی از ایشان فکر نمود بعد از آنکه در فرنگ بتجربه رسید
 بهندوستان فرستادند و بحسی از بیماران دادند مرض تازه را که زیاد آرد
 سه سال بران نگذشته است زایل کند و کمنه و فرمن را بهر جا که رسیده است
 نگهدار و در مراتب نیکوئی آن که از اطراف پادشاه معلوم گردید با اینکه
 آن طبیب از نوکران و مقربان شاهی است و بمبالغه خطیر و رسالی جواب
 با و میرساند آن نسخه را بدولت شهنشاهی که هشت لک روپیه است از او
 خریدند و با اطراف عالم فرستادند و اینکه مردم فرنگ هر کس بهر کاری که

وحید عصر و آنرا با علی مرتبه نیکویی رسانیده است که دیگری را با او مجال برابر
 نسبت و در سبب واردی اینست که مذکور شد سلاطین و فرزانان بجز
 هر یک علی قدر با هم گویشتند و در نه نگه دارند بحدیکه از جمیع افعال فارغ البنا
 باشند و صرف منکر بدستی کاری که دارند نماید و هم هر کس بر
 کاری که بست بهمان صرف اوقات نماید و بکاری دیگر اصلا متوجه نشود
 هیچکس را بکار دیگری دخلی نیست و یک کس دو کار را اختیار نکند
 گویند اما بر آنقدر که بایش نیست اگر در این شصت هفتاد سال کسی یک
 کار را بجای رساند که دیگری نتواند آدم تمامست و چنین است حال ارباب
 صنایع و پیشه در آن هر کس بر کاری که هست بشکلی آن صرف اوقات
 نماید تا از سر کار پادشاه مرتبت و منفعت یابد و اگر صنعت کاری چیزی
 بدین دستگیر کرد بدستور در سر کار شبای خرید کنند و بگردم دیگران
 فرق تعلیم نمایند و قبل از آنکه او بفروشد اگر از دیدن آن بخیال دیگران
 ما دون در ساختن نیند تا او بسر کار بفروشد آنوقت هر کس بخواهد بسازد
 در برتجار قدغن است که هر کس در فنک مال التجاره خرید کند هر گاه ده
 هزار روپیه سرمایه او باشد نه هزار را مختار است هر جنس که خواهد خرید نماید
 و بکندار دیگر را البته میباید خزانسی از قبیل بهره و چاقو و چینی و غیره بگیرد

اوضاع ارباب
 صنایع و پیشه در آن

تا مردمان پیشه و معطل نمانند و از اینست که خرازی فنک در سایر ممالک
 نسبت با مقدار که با آنها کار کرده اند بقدر و بها است با اینها همه بعقلیت
 مهارت و صفای دست آهین که پست ترین فلزات است هموزان نقره
 و طلا بفرودش سد چاقوی کارخانه که زیاده از پنج مثقال نیست کمر بچها
 روپیه و افزون بفرودشند و وقت ساعت را که اجزای آن بجز آهین و
 برنج نیند به قیمت جواهر فرودشند و آن التي است معروف و بعضی ساعت
 گویند تسمیه شی با اسم جزو و کتر کسی است از زنان و مردان فرنگیان که
 ساعتی با او نباشد کار با را همه را از نوشتن و سوار شدن و خوردن و خواب
 و تمامی اوقات را از آن تنظیم و منق دارند و انواع آن از چیز شمار بیرون
 و از اندازه قیاس افزون است هر روزه قسمی تازه و دلکش اختراع کنند
 کلکته نزدیکی از اعظم یک قسم آنرا دیدم که از کسی شنیده بودم و ایوه آن
 بقدریکو جب و ششمن بود بر پشت عقرب که بر هر یکی اسم یکی از سیارات را
 نوشته بودند زحل مشتری مریخ زهره عطارد و قمر که از آن متحرک
 و اندک تاره و ذبانه دارد که با عقاربایشان از سیارات است و هر کدام
 موافق هیرس کوکبی که بر آن در قوم بود راه میرفت و از عقرب که زمین
 ساعات و دقائق ایام و ایالی مانند ساعت های دیگر معلوم میشد ما همی بکرتبه

یک مرتبه کتب کردن ضرور داشت بر بروج را بدرجات و دقائق بر دانه آن
نوشته بودند بر هر یک مطابق بود با آنچه منجم استخراج کرده بودند و از
قیاس است و در بین که از جوب و شیبه سازند و از کوهها بر سر کوهها که در آن
رسانند مخترع آن حکیم عالیشان ^{پیرزین زین عروس} کوپرنیکوس است و بعد از آن حکمای
دیگر بر آن افزوده اند و بجای رسانده اند که مزیدی بر آن تصویب اقیام
آن بسیار است و اعلاای آن بر چیز که در آن بیست چهارین برابر مقابل آنچه نیست
انظار جلوه کرده سازد حکیم معظم فاضلی شرحی و علامه بی نظیر در صد بندی و تفسیر
یاب و دانشمندی فیثا غورث انتساب بود در اکثری از آرا با حکیم صدوری
مذکور مطابق است و مؤلفات بسیاری در زمین دارد که هر یک بعد از
وجاهت قدر او گواهد و دایره برسد و افواه است و از عهد او تا حال در ^{مستان}
خاصه در انگلستان رصد بندان معین اند که بآن کار مشغول و همگی در هندسی
و ریاضی با و منسوب اند و اینکه در اسلامیان زبانی بسته میشد و بتدریج اندر
بیافت که اکثر در استخراج منجمین خطا واقع میشود و بآن سبب احکامات
نیز اعتمادی نیست در آنجا بخلاف اینست هر سال آن مقدار تفاوت که در
اوج کواکب بهم رسد بر نکارند و مکرر زیجات جدیده بنده تا مستخرجین ^{خطا} از
زلل مصون باشند آری حکیم موصوف اکثری از حکمای متوسطین فرنگ این است

کوپرنیکوس مخترع
دوربین

رای حکمای فرنگ
نجوم و گردش کواکب
دستیار

که آفتاب عالم کتاب روشنی بخش ثوابت و سیار و ازان افاضه فیض به محس
عالم آفرید کار رسد در وسط سیارات منصوب و همه بر او روان گردند و
از ان کسب ضیا کنند و حرکتی ندارد مگر بر گرد مرکز خویش از مغرب بشرق
روحی گردد و کره زمین را یکی از سیارات شمارند که بر او آفتاب سیر کند و در
آنرا چهل و پنج کره و پانزده لک میل گویند و آفتاب از کره زمین ده کره
و دو لک و چم بزرگتر است و اینکه ناظران را بنظری آید که آفتاب از مشرق
بر می آید و مغرب فرود می رود غلط حسی است مانند جالس در سفینه که ساحل را
متحرک بیند پس بزمزم و اینست که این حرکت از زمین است که بر گرد مرکز
خویش بر خلاف توالی سیر کند و ازان شب و روز بدید آید و حرکتی دیگر
توالی کند که از بر جی بر جی رود و ازان فصول و شهور ظاهر شوند و برین مطلب
دلائل و براین بسیار می ذکر کنند از آنجه که ایست که بحکم سلاطین فرنگ
مانند ایان و الشمد حکیم مانند جبهت پیودن و اکثره بحر محیط از یکی از بنا در بر چهار
سوار شده اند بعضی رو بقطب مشرق و بعضی رو بمغرب که منسج طرف نایل
گشته استی مانند و نا خدایان بعد از یک هزار و یکصد و بیست و چهار روز
بعد از پیودن دریا بهمان بندر رسیده اند و موافق حساب مردم آن بندر
هاجرت نا خدایان یک هزار و یکصد و بیست و پنج روز بود و این بعنوان مثال

دلیل برگردش زمین

مثال نوشته شده مطلب اینست که عدد ایام غیبت تا خدایان در سال و
 کسری یکروز تفاوت نمود و کم و زیاد یکروز در نظر راه روان مشرق و مغرب
 دلیل گردش زمین است چه در برابرین رصدی مقرر است که هر کس رو
 بنقطه مشرق رود هر روزه از بست و چهار ساعت شبانه روزی او سیزده
 ثانیه کم شود و کسی که رو بمغرب رود بعکس اینست هر روزه سیزده ثانیه پائین
 شود و چنین است حال کسی که از خشکی رود اگر حجب از میان برداشته شود
 و بخط عاری رود مشرق یا مغرب رود کم و زیاد سیزده ثانیه هر دو را محسوس
 و از اینجا معلوم شد که آنجا با حرکتی نیست و این حرکت از زمین است گویند
 این همان ایام کبیه است که در زیارت سلف و سفاین متقدمین مرقوم است
 و چون اغلب در وسط معموره ربع شمالی زیج بسته اند یکروز کبیه بعد از سه
 سال در سال چهارم بر آنها معلوم شده است مثل اهل آن بندر و از حال
 سکنه مشرق و مغرب که بنقطه زمین نزدیک باشند خبر بوده اند و آن چنان است
 که مردمان مشرق را کبیه نیست و اثر انداختند و مردمان وسط معموره را
 یکروز محسوس کرده و مغربیان را یکروز و دو روز و تا سه روز هم رسد و ما
 نشدن چهار نقطه مشرق یا مغرب بطرفی دیگر و باز رسیدن بهمان بندر
 دلیل گردش است و استداره ارض است و بجهت گردش است و استداره کره است

و زمین دلیل هستی که بفهم عوام نیز در آید بهتر از این نیست که در دریا و خشکی
 هر گاه کشتی یا کوهی یا قلعه نمودار کرد و اول از کشتی بالای هر دوی که
 از همه بلند تر است و از کوه قلعه و از قلعه کسکه و حصار آن بنظر می آید
 و اگر مسطح بود بایست که آنچه هست یک تپه بشاید در آید قائل و افهم کرده
 قمر را از کوه زمین خورد تر دانند و آنرا سینه حرکت است یکی بر کرد مرکز خویش و
 دیگری بر کرد این عالم و یکی با زمین دور آفتاب که از آن کسب ضیاء کند و شهر و حرم
 بدید و کواکب و دنباله دار را سیارات شماره مند و آنچه تا حال مرصود شده اند بایست
 و دستاره اند کرد آفتاب بیضوی شکل کردند و در سیر و دایره سیارات
 دیگر را قطع کنند و از همه کواکب بافتاب نزدیک تر روند و حرارت با آنها بیشتر
 از دیگران رسد بحدی که اگر در حین مراجعت از قریب آفتاب که با علی و رضی
 کریمی اند با یکی از کواکب سیاره خاصه با کوه ارض قران کنند آنرا بسوزند
 و قیامتی که بیون گویند عبارت از نیست چه عالم تمام سوخته کرد و یک
 متنفس از آدمی و حیوان و اثری از جاد و نبات باقی نماند بجز آن قدری
 که ایشان را در باب قیام قیامت اعتقاد اینست که هر گاه کواکب سبعة در
 یکی از بروج قران نمایند بهر فراخی که آن برج را باشد آن عنصر از مرکز خود حرکت
 کند و عالم را فنا نماید و اینست قیامت چنانکه در طوفان نوح همگی کواکب در

کواکب و فو و اب

در برج آبی قرآن داشتند والله اعلم و در ظهور ستارگان دنباله دار قحط و
 غلامی که بدید آید و جهش را چنین گویند که بسبب حرارت آنها که بزمنی بد باطنی
 آنهاست و شطوط و زراعات و میوه و دختان فقیمان پذیرد و باعث
 قحطی ماکولات گردد و آسمانها را قائل نیند و دلایل بر نفسشان اقامه کنند و گویند
 این رنگ نیلگون محدب که بنظر درمی آید مدنگاه است که به سمت مساوی
 رسد و از آن شکل محدب ظاهر شود و نور آفتاب و اصل سیاه است که بعد از
 رسیدن بزین سفید شود و از امتزاج سیاهی و سفیدی آسمان کوفی پیدا گردد
 و از جمله اوله که بر نفی وجود آسمانها و از بدیکی اینست که کواکب و دنباله دار
 مدارات کواکب دیگر را قطع کنند اگر آسمانی باشد خرق لازم می آید و آن
 محالست انتی و می کما تری چه ممکن است که آسمانها خرق کنند و باز ملتزم شوند
 مانند ساحت ماهی در بحر که خرق و التیام هر دو در یک آن بعمل آید و
 ظهور ستارگان دنباله دار را چنین گویند که چون پیوسته حوالی آفتاب میروند
 شکل گردند بنظر دنیا بیند مگر بندرت که قدری از آن دور شوند و چون بهر سائ
 مرئی گردند و چون بیضوی سیر کنند و دنباله آنها محسوس شود دیگر از جمله
 آلات نفی و در بین فلک فرسایست که کواکب را بان بیند کواکب را
 نزدیک نماید و چهار هزار مرتبه از پنجه در نظری آید بزرگتر کند از مختصات

در نفی آسمانها

در زمین آسمان
 و احوال حکیم نبوت

و آثار ضایل حکیم اعظم و فیلسوف معظم مستشرقین حکیم است که ظهور او در سال ۱۲۸۵
 هجری دست وادوی از افاضل اعلام حکمای عالمیقدار و مرجع دانشمندان
 کبار و از غرایب روزگار و نوادوار وار بود قرنهای باید تا دانشمندان
 مثل او بعرضه وجود آید فتون حکمی و هندسی و ریاضی را موجد و جامع و اقول
 او نزد جمیع حکمای فرنگستان چون سیف قاطع اند و فلسفیان نسبت
 تلمذ را باور ساند مولد و موطن او انگلستان و وحید زمان و یکانه دوران
 بود قریب هشتاد سال عمر یافت و بعد از سی سالگی که در علوم تکمیل نمود
 چهل سال مسافرت عالم پرداخت و در تحقیق اشیا بسی نفس گذاخت چند
 قبل از این اینجهان فاسد را و دلخ و داغ حرمان بر دل خردمندان
 اصناف نهاد و دانشوران انگلستان را و صاف او عظیم مبالغه نمایند و
 گویند در علم و فنون همین فرزند افلاطون و ارسطو بلکه یونانیان ریزه خوار
 ماند و افتادات و تربیت یافته ارشادات او بوده اند از سر کار سلاطین
 فرنگ هر یک جداگانه موجب و سیورغال آنقدر بجهت او معین بود و آن مقدار
 او را تعظیم و توقیر می نمودند که شاهزادگان عظام و وزرا سب با احترام
 حد بحال او داشتند انصاف داند در جائی که اوضاع بدسکونه باشد چرا
 هر روز دانشمندی و فاضلی بعرضه وجود نیاید و حکیم معظم از آن دورترین ^{نظر}

بنظر وقت افلاک را دید و بسیاری از کواکب را که حکما می از آنها بجا
 تعبیر کرده اند تشخیص نمود و رصد بست و از آن روز تا حال شبی نیست که از آن
 آفت کوبی تازه مرئی نشود و آنچه تا امروز کواکب سیاره دیده اند و چه
 رصد بستند که در تقاویم خود بعد هر یک را مانند سبب سیاره ثبت کنند بقا
 و یک ستاره اندبیت و دو از آنها دنباله دار و چهل و نه دیگر تفصیلی اند که می
 عطار در ابعاد کواکب و دنباله دار اقرب سیارات شمس و انند و بعد از آن
 زهره و کمره ارض و قمر و مریخ و مشتری و زحل را بترتیب قائل اند و اول
 کوبی که احوال آنها در آن و برین دیدند قمر بود که در آن کوستان مغاره
 مشاهده شد و انقدر محسوس شد که ارتفاع انگوه و عمق مغاره را پیمودند و
 دفاتر نمودند بعد از آن زهره را دیدند که در هر دوره کاسته شود و باز
 کرد و مانند بدر و هلال قمر و چهار قمر کرد مشتری و پنج کرد زحل حالت محاق
 و خسوف و بدر و هلال این اقمار را نیز مشاهده نمودند و جسمی روشن از قبیل هاله
 دور زحل دیدند و از مشاهده این اوضاع حکیم معظم و متاخرین حکما را عقدا
 باین شد که هرگاه جبال که یکی از مواالید است در کمره قمر بیدار گشت البته
 و تمامی دیگر که حیوان و نبات است نیز باشد پس آنهم مثل کمره ارض محل
 نمون انسان و حیوان و نبات و بخار و سایر مخلوقات این عالم است

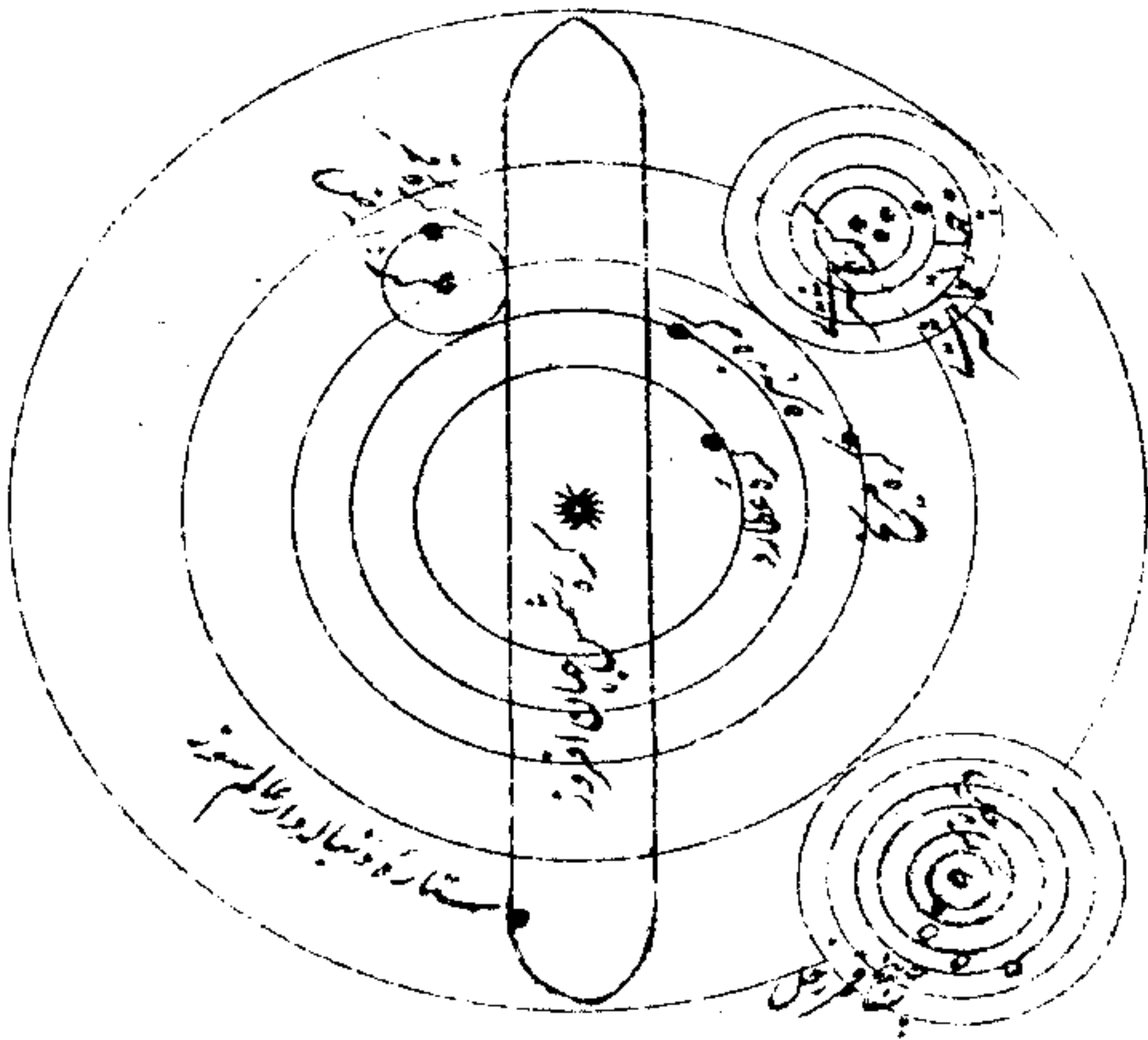
اوضاع سیاره
 با عقدا حکیم نبوتن

و از بدو بدیالی که در زهره بنظر آمد معلوم شد که آن نیز مثل کوره قمر است که در آن
 موالید ثلث متکون گردند و سیارات دیگر و کواکب و نباله دار را بر آنها
 قیاس کنند تا پیش اینک به سبب بعد مسافت بدو و هلاکشان مرفی نگردد و
 اقمار شتری و زحل را گویند که چون این دو کواکب اعظم کواکب بعد از آفتاب
 اند یک قمر همه تنویر عوالم آنها کافی نیست بقدرت کامله چهار بجهت شتری
 پنج برای زحل مخلوق شده است و این اقمار نیز عوالم و محل تکون موالید
 ثلث و آنچه از قبیل عالمه کرد زحل مرفی میشود چون حرارت آفتاب بسبب
 بعد آن چنانکه باید بآن نرسد پس روشن بر دو آن از قبیل شیشه آتشی
 آفریده شد که حرارت را بآن رساند چه ظاهر است که هر گاه آفتاب بر
 اجسام لطیفه مصمته مانند شیشه تابد خامه اگر آن نور بسبب متحد مجتمع
 گردد حرارت آن اعتداف مضاعف گردد و بسا باشد که آن نور در سراج
 آتش با هم رسد که هر چه را در مقابل آن نهد از نرسد بجز چون عینک
 که در وقت ضرورت از روشن آن آتش گیرند و بشا بهه اکثری از خلائق
 در آمده است و گاه هست که حرارت آن زیاده از آتش شود چنانکه در مریخ
 شیشه آتشی محذب که دایره آن یکذریع یا بیشتر و قطر آن بهمان نسبت باشد
 ساخته اند که از آن فلزات را آب کنند و بر آب سریع الاثر تر از آتش و از آن

شیشه آتشی

و از آن زودتر آب کند و کد اخترن هر فلزی را که طلا در چند دقیقه و فقره و ساعه
 فلز است و چه قدر مدت از نور آن شیشه کد اخته کرد و مضبوط دارند که در نظر
 نیست و در این اوان متاخرین حکما آن شیشه را بدرجه کمال رسانیده اند
 بزرگ و قطر آنرا بیشتر کرده اند بحدی که نور آن قائم مقام برق شده است
 هرگاه کسی شیشری یا پارچه از فلزات دیگر در آن روشنی بگذرانند بخوبی که از
 بالا بپایین آید و بهر سرعتی که تواند بجزد که شستن آن شیشه در آن نور کد اخته کرد
 و بر زمین فرود بریزد و اگر در مقابل خانه کسی یا جهازی از جهازات خصم
 بگذرانند در آن واحدی تمام خانه و جهاز یکشت خاکستر شوند جبال صعبه که
 بر سر راهها بوده اند و قدرت بر بریدن آنها نبوده است باستعانت
 این الت با سهل و جوه بریدند و گویند در یک چشم بر تیزون تا هر جا از کوه
 که نور آن تابیده است آنگاه ترم شده است و مگر جهازات خصم را بان
 سوخته اند انقص از مشاهدات و امارات مذکوره که باستعانت زمین
 حکیم دانستند را بنظر در آمد مملکونات او و متاخرین که تبعیت او را اختیار
 کرده اند نیست که بقلم می آید آفتاب عالم تاب که وجود آن از روی حکمت
 بالغه صرف بجهت تسخین و رساندن حرارت باین همه عوالم متنوعه مخلوق است
 و یکجا ثابت و حرکتی اصلا ندارد و بسبب حرارت مفرط محل تکون متوال

اگرچه نیست لیکن همه این عوالم و وجود عناصر اربعه و تمامی مخلوقات از آنست
 که بهیچکی علی قدر مراتبهم اشعه فیض میرسانند و باقی سیارات و کواکب صوره
 که ذکر آنها گذشت هر یک جداگانه عالمی است مثل این عالم خاکی نهاد
 که محل تکون موالیده ثلاث و صورت آن بدین پنج است



ثلث و فساد کون و فساد و در حقیقت همه یک عالم و ضرر و نفع سشان
در حق یکدیگر مؤثر است و ثوابت را شمس و انند که هر یک افتابیت که بر کون
مثل این کواکب سیارات اند که آن سیارات نیز عوالم و محل تکون موالید^{ثلث}
اما بسبب بعد سیارات متعلقه با آنها مرفی میشوند و برتر ازین ثوابت و سیات
نیز همین است که شمس و سیارات مثل این عالم خلق شده اند که آنها نیز عوالم
و محل تکون موالید اند و همچنین اسل غیر آنها که بجای محض رسد و در جوف آن نیز
شمس موجود است و سیارات اند که کما ذکرنا دایره اجالی بجهت تشخیص ناظران در
بینی ثبوت افتاد انتهی پوشیده نماید که حکیم و دانشمند اعظم و حکمای اولین و آخرین
عالم از یونانیان که در این فن با استحقاق فایق و مسلم اند و سایر اعم هر یک
موافق عقول ناقصه بشری بقدر عرصه و مقدر مرتبه که ایشان بوده اند
تجسس کنند ذات و رسیدن بصفات ارجل عظمت و حقیقت مخلوقات کسبیت
آفرینش عباد پر و اخته اند و مضمونات خویش آنچه دانسته اند کاشته اند
مرو حق بین و شخص انصاف کزین چون نیک نگردد و بدیده بصیرت بیندند
که آنهمه گوهرین نامهای باستانیان و افرخته کاخهای سپینان مانند
و نموده نقش بر آبت بیت بعقل نازی حکیم تا که به بکرت این رو نمیشود طی
بکنه دانش خرد بر دپه به اگر رشد خس بقدر دریا به و حاصل تکاپوی خامه حیا^{لق}

و تصدیق اقوال

نکارشان در آن وادی و طی آن برادی بنجر تحصیل حیرت و پریشا و بدید آمدن
 کبری و سرگردانی چیزی دیگر نیست و نخواهد بود بیت بیچاره خرد چه بر فرورد
 اینجا پر جبرئیل سوز و دوسامرستان با نشسته ان عظام و منتسبان بحکماهی حقیقت
 فرجام که در میدان جهالت لاف و اوری زده اند در این سنگ کلاخ یا رقارستان
 لنگ و در تپه ضلالت و کبری عاری از نام و ننگ کشته اند و چه نیکو است
 در مقام کلام کی از عرفا بیت چیت این سقف بند ساد و بسیار نقش
 زمین معما پیچ و انا در جهان آگاه نیست و چگونه تواند که آگاه کرد و چه آدمی
 در این عالم در این دنیا نموده پشه الیت که مولانا رومی بنظم آورده است
 و لنعم ما افاد مثنوی و بر بهاران آدم مرکش می است * پشه کی داند که این
 باغ از کی است * و دیگر از جمله عجایب آفات آلتی است که بجهت تحقیق خلا
 موضوع است و بنامی مسمی است که ترجمه آن هواکش است بقدر رسید قطره
 چوب و شیشه اند که بر یکدیگر شده و عمل کنند و هر چه که بر زمین آن نصب کنند
 در اندک مهلتی هوای آن کشیده شود سجدی که اگر شیشه از خارج بر آن نصب کنند
 در نیم ساعت هوای در آن نماند که برک گاه و ریزه طلا با هم بقعر آن در آیند که
 زیاده مبالغه کنند صدای بلند کند و بشکند و اگر حیوانی از حیوانات را بهر بزرگی که باشد
 بان آلت هوای بدن آنرا کشند در نیم ساعت بنجر پوست و استخوان درک و پنی

هواکش

پرخ برف

و پی چیزی از آن نماند و ببرد و باز اگر هوا را بآن دو اندازند زنده بمانند اما بتفاوت
 ضعیف و ناتوان گردد و دیگر از جمله نقایس آلات و عجایب ادوات چرخ است
 که بجهت دفع امراض باره و بلغمیه از تسبیل فالج در عتقه و لقوه موضوع است
 از غریب خیالات و نواد صنیاع است عقل خردمندان از وضع آن
 خیره و دیده روشن روانان از دیدنش تیره میگردد و اگر جماعت انگلیسیه
 که در زمان باهوشی اند بشرح آن نمی پرداختند و بآن ادعای خارق عادات
 نمودند در هندوستان که عامه مردم از خرد و بیکانه و از عقل و هوش بی بهره اند
 چه کس از ایشان مسلم و اشتهی و مجرّه یا سحر پنداشتی و آن چرخ است از شیشه
 مصمت مانند چرخ که دانه پنبه را از آن جدا کنند و آنرا غلافی است باز از شیشه
 و از لوازم آن میلی است از آهن یا فلزی دیگر طول آن دو ذرع دست
 و قطر آن یک انگشت و کرسی است پایه آن از شیشه که آدمی تواند بر آن
 نشست یا ایستاد اما ارتفاع کرسی از یک وجب بیشتر نیست و زنجیر سه از
 آهن صبیقلی که سه چهار ذرع شاه درازی آنست نیز بآن میل آویخته است
 بیمار را آورند و بر آن کرسی شیشه پایه نزدیک پرخ نشانند و سر آن میل پرخ
 بند کنند و یکسره دیگر آنرا بدست بیمار دهند اگر حرارت زیاد منظور باشد
 و اگر کمتر خواهند زنجیری که بآن آویخته است بدست او دهند و چرخ را بگردانند

از سائیدن چرخ بخلانی که دارد و احداث حرارت شود و مثل برق چمبده که در
 آسمان مشاهده میشود روشن و بیچ و بیچ متصل بهم برق از آن چرخ برآید
 و بان میل و دود از اینجا قیاس کرده اند که برق آسمانی نیز بر اجسام مصمته
 صلبه افتد لهذا در همه خانهها چه در هندوستان چه در فرنگ میل بلند
 به ارتفاع عمارتند از آهن سیستله ساخته اند که یکسر آنرا بر پشت بام خانه نصب
 کنند و یکسر دیگر را بر زمین بیکارده که بر پشت عمارت بجهت این کار گذارند فرو بردند
 که اگر برق بزان خانه افتد بر آن میل بیچ و بان زمین فرود و تا بعاریت
 و بجا باقی دیگر از آن حواسله و در دم سکنه آتخانه ضرری نرسد و بکبر تجرید رسیده
 که بجز بر آن میل نیفتد و از آن میل یا زنجیر که که بیمار در دست دارد حرارت
 بجسم او رسد تا هر قدر که طبیب مناسب داند او را بگذارد و تا چهل روز هر روز
 این عمل را کنند بیمار شفا یابد و فریب ترا نیست که اگر بیمار که بیکه دست زنجیر را
 گرفته است دیگری دست دیگر او را بگیرد و همچنین صد کس دست بدست هم
 دهند بیکدیگر احداث گرمی شود و برخت و اندام هر کس اعم از بیمار و صحتا
 دست گذاشته شود شراره آتش از جای دست برآید و همان صدای جستن
 شراره آتش بکوش حاضران رسد و آتش را معانه بیند بجدی که اگر کسی
 دست بر بدن ایشان گذارد از بر آمدن شراره ناگاه و بخیر رم کند و متعجب

نصب میل آهنین
 در باهما

و متوجش گرد و اما سوزنده غیبت کرباروت را بسوزاند و شیب ترا نیکه درین
 کرداندن چرخ اگر کسی از خارج از چوبی یا میلی بر آن از بخیر اشاره کند که آن
 چوب بآن خورد بر بازوی تمامی آن مردم اگر همه هزار کس باشند که دست هم را
 گرفته اند چنان ضربی و تکانی بقوت رسد که دستها بچسب شوند و زنجیر از دست
 همه رها شود و اغلب بیفتند هر قدر که تنومند و زور آور باشند و اگر زنجیر را نگذارند
 و مضبوط نگذارند بازوی همه شکسته گردد و در غلظت و این حالت سخت
 عجیب است مگر دیده ام که بقدر پانصد کس یکدیگر را داشته اند و همه برود
 هم غلطیده اند دیگر آلتی است بجهت تشخیص حرارت و برودت هوا که هوای بیرون
 را از آن استنباط کنند که بچه درجه از سردی یا گرمی رسد یا گرمی این شهر یا
 سردی آن سال گذشته بچه مقدار بوده و امسال کمتر است یا بیشتر یا اگر در اسفار
 از گرمی سردی یا بعکس روند روز بروز کم و زیاد حرارت و برودت را
 فهمند و هر گاه دامنه کوچکی گرمی و فله آن سیلاب باشد و بران برانند یا فرود
 آیند و مبدم از آن شیشه که بر دست راه رو آنت حرارت و برودت تشخیص شود
 و در آن بسی فواید مند بحد است هوای هر بلدی و هر مملکتی را ضبط کنند و از آن
 پی بر احوال مردم برند از سیاهی و سفیدی و شجاعت و جبن و غیر ذلک و
 در انگلستان که هوا با علی درجه سردی است سلاطین و امرا در زیر با عجمانی که

آلتی که بجهت حرارت و
 برودت هوا موصوفی